

## مساله چهاردهم: حقوق و تکالیف متقابل حاکمیت و مردم

### مقدمات بحث

۱. مساله فوق، مساله ای تعبدی که اصل آن و جوانبش غیر قابل فهم باشد، نیست؛ لکن شارع، تاسیساتی متکامل در مورد آن دارد. شریعت مطهر اهتمام به شناخت و حفظ حقوق را در همه جوانب به شدت بالا برده است. آیاتی چون: \*يَا بُيَّيْ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ...<sup>۱</sup> و \* وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ...<sup>۲</sup> و روایاتی چون: «کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدین...» لقد صلی رسول الله - ص- باصحابه ذات یوم، فقال: ما هی هنا من بنی النجار احد و صاحبهم محتبس علی باب الجنة بثلاثة دراهم لفلان الیهودی و کان شهیدا»<sup>۳</sup>، گواه بر این اهتمام و بزرگ شماری رعایت حقوق است.
  ۲. بر این پایه، شبهه برخی مبنی بر «تکلیف مدار بودن شریعت نه حق مدار بودن آن» از اساس به هم می ریزد. در شریعت مطهر (و به تبع آن در فقه) حق و تکلیف، هر دو حضور دارند و پیش می روند.
  ۳. بر اساس منبع بودن «ارادة الله» حق و تکلیف نیاز به جعل معتبر دارند؛ حتی اگر به «حقوق طبیعی» و «قانون طبیعی» (در مقابل «حقوق قانونی») هم قائل باشیم و مکتب «پوزیتیویسم حقوق» (حقوق وضعی که عدم رابطه ضروری بین اخلاق و حقوق را قائل است و نسبت حقوق از آثار آن است) را مطلقاً نپذیریم، باز هم ما منکر جعل و اعتبار نیستیم. در واقع جعل الهی گاه از واقعیت های از حق و تکلیف پرده بر می دارد که انتساب آن به شارع جعل الهی را می طلبد.
  ۴. علاوه بر ثبوت و اعتبار واقعی، تثبیت هر حق و تکلیفی در عالم اثبات نیازمند دلیل معتبر از عقل و نقل است.
  ۵. از حقوق و تکالیف مهم و اساسی، حقوق و تکالیف متقابل حاکمیت و مردم است.
- نهج البلاغه: «وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كَلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفِيهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ»<sup>۴</sup>. و در برخی متون معتبر شیعی بابی با عنوان «باب ما يجب من حق الامام على الرعية و حق الرعية على الامام»<sup>۵</sup> اختصاص یافته است. و در متفرقات از تراث ادله زیادی متکفل بیان آن شده است.

### اصل بحث

#### برخی روایات:

- «عن ابی حمزة قال: سألت ابا جعفر - علیه السلام - ما حق الامام علی الناس؟ قال: حقه علیهم ان یسمعوا له و یطیعوا. قلت: فما حقه علیهم؟ قال: یقسم بینهم بالسوية و یعدل فی الرعية...»<sup>۶</sup>.

۱. لقمان: ۱۶.

۲. انبیاء: ۴۷.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۳۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۵. الکافی (اصول)، ج ۱، صص ۴۰۵-۴۰۷.

۶. الکافی (اصول)، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۱.

تقسیم به سوئیّه ذکر خاص قبل از عام است. واضح است که تساوی به سوئیّه در وقتی است که ملک و مال عمومی بین مردم تقسیم شود و الا در مثل اموال حکومت و دولت مصلحت و عدالت تعیین کننده است که گاه اقتضای تساوی دارد و گاه غیر آن را.

حذف متعلق بعد از «یعدل» مفید عموم است و عدالت آشکار و پنهان را میگیرد؛ چنان که تبعیض و ظلم پنهان را نیز رد می کند.

در این جا مناسب است به برخی مصادیق عدالت که شاید کمتر خود را بنمایاند، اشاره شود: نظیر عدالت فرهنگی، عدالت در آموزش، عدالت در سیاست گذاری فرهنگی، عدالت در شفاف سازی، عدالت در اطلاعات (در مقابل استفاده خواص از رانت اطلاعاتی) و ...

- «عن صباح بن سیابة عن ابي عبدالله - عليه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : «...: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْنًا لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمٌ ذَلِكَ...»<sup>۷</sup>
- «...أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ»<sup>۸</sup>.

**نکته:** برخی تعلیم و تادیب را به تعلیم و تادیب در حوزه شریعت و معارف دین منحصر کرده اند! واضح است که این نگاه دلیلی ندارد و وظیفه حاکمیت فراتر از این است. حاکمیت باید زمینه تحصیل و رشد متناسب همگان را فراهم کند و به شکوفایی استعدادها پردازد «و یثیروا لهم دفائن العقول»<sup>۹</sup>. تحصیل و ورود همه مردم را به علوم دینی و دنیایی تسهیل کند و این همه از اطلاق کلام امیر - علیه السلام - و حدیث اول استفاده می شود.

- نصوص وارد در این زمینه، محدود نیست و ما به حقوقی بر می خوریم که شاید در نظام های حقوقی بی سابقه باشد.<sup>۱۰</sup>

۷. همان، ص ۴۰۷، ح ۷.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۹. همان، خطبه اول.

۱۰. به نهج البلاغه، نامه ۵۳ نیز مراجعه شود.